

## چشم انداز تحقیقات علوم اجتماعی در گذشته

مهندس میرحسین موسوی \*

امروز برای بنده روز بسیار خوشحال کننده‌ای است به این دلیل که درست درباره نیاز همیشگی مان که متأسفانه بدان کم پرداخته شده است و استعدادهای کمی برای آن بسیج شده، برای اولین بار یک حرکت اساسی مشاهده می‌شود. امید است این حرکت متوقف نشود و فقط برای یک بار نباشد بلکه ادامه پیدا بکند و خواهران و برادران در این راه اصرار بورزند تا تعداد بیشتری از نیروها را در سطح ملی جذب کنند و ذنهای خلاق را متوجه علوم اجتماعی سازند.

من می‌توانم شهادت بدهم که یکی از دلایل لاینحل ماندن مشکلات کشور، با وجود بسیج عمومی در کشور ما و اهداف خوبی که برای نظام ما تعیین شده، کمبود نیروی انسانی اندیشنده در زمینه علوم اجتماعی است. ما بواقع در این زمینه دچار کمبود بسیار خطرناکی هستیم؛ نه تنها در برنامه‌های آموزش عالی خودمان بودجه قابل توجهی برای بخشهای مربوط به علوم اجتماعی نمی‌یابیم بلکه علوم اجتماعی به عنوان دانشی که می‌تواند به اداره کشور کمک کند، هنوز اهمیتش درک و لمس نشده و متأسفانه ما اولاً نیروی خلاق کمی را در این بخش مشاهده می‌کنیم؛ ثانیاً به دلیل مشکلات درونی این

\* ضمن تشکر از بخش طرحها و تحقیقات دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی که متن سخنرانی را در اختیار مجله مدرس قرار دادند، به آگاهی خوانندگان گرامی می‌رساند که این سخنرانی در اردوی آموزشی گروه علوم انسانی دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی در تابستان ۱۳۶۸ ایراد شده است.

بخش، افرادی هم که می‌آیند در این شاخه دوام نمی‌آورند و مشکلات زندگی و مشکلات روزمره توان آنها را برای جذب در نقاط حساس تصمیم‌گیری می‌گیرد و ما در عمل دستمان از نیروهای متعهد در این زمینه خالی می‌ماند. البته بنده به عنوان متخصص نمی‌توانم صحبت بکنم، به سبب اینکه کارشناس علوم انسانی نیستم (گرچه رشته معماری را هم از آنجا که اندکی با کارهای هنری و فرهنگی تماس دارد می‌توان در این حوزه قرار داد) ولی طبیعی است که تک تک این شاخه‌هایی که در علوم انسانی هست تخصصهای بالایی را می‌طلبند و لازم است که در هر مورد بررسیهای کارشناسانه عمیقی صورت بگیرد و در هر کدام از این حوزه‌ها، حرفهای بدیعی زده شود. شاید دلیل دعوت بنده از سوی کسانی که این جلسه را برگزار کرده‌اند این باشد که با توجه به مسئولیتی که داشتم، بیشتر از دیگران این کمبود را احساس کرده‌ام و برای همین، طبیعی است که بحث من به این سمت کشیده شود. این بحث مقدمه‌ای دارد. مقدمه‌ای که عرض می‌کنم از دید یک روشنفکر مسلمان است نه یک مسئول سابق که مسئولیت اجرایی داشته است. برای تذکر اهمیت پرداختن نیروهای متعهد و انقلابی ما به این شاخه‌ها، اشاره‌ای به سوابق تاریخی علوم انسانی در این کشور می‌کنم و بعد به وضعیت فعلی می‌پردازیم.

قبل از انقلاب اسلامی به علوم انسانی اهمیت داده می‌شد، اما علوم انسانی عموماً در خدمت نظام شاهنشاهی بود و تدریس و ترجمه متون و سامان یافتن بحثها و انتخاب اندیشمندان در این حوزه به گونه‌ای بود که بیشتر این شاخه‌ها را به سوی تداوم بخشیدن به رژیم سلطنتی پهلوی و آن نظام آمریکا‌پسند در کشور ما سوق می‌داد. رژیم به این دلیل به این شاخه‌ها اهمیت می‌داد که نیروهای لازم را از میان این بخش برای وزارت برنامه و بودجه، دستگاههای برنامه‌ریزی، صدا و سیما و دیگر رسانه‌ها و نظایر اینها و تحلیل‌گرهای سیاسی وزارت خارجه انتخاب کند؛ یعنی حساس‌ترین پستهای کشور. جالب است بدانیم که در عرصه علوم انسانی چهره‌های بسیاری را می‌شناسیم که اهمیتشان کمتر از ژنرالهای زمان شاه یا وزرای رژیم شاهنشاهی نبود و امروز با مطالعه مدارک و اسناد درمی‌یابیم که افرادی بودند که اهداف و خط‌مشی نظام شاهنشاهی را تعیین می‌کردند و در عمل، زمینه‌های استمرار آن حکومت را فراهم می‌کردند و قدم به قدم در جهت همان خط‌مشی که از قول تقی‌زاده نقل شده است<sup>۱</sup> هدایت می‌کردند. ما

۱. منظور همان جمله مشهور تقی‌زاده است که گفته بود: "باید از فرق تا سر تا نوک پا فرنگی شد".

چهره‌های زیادی در این زمینه داریم افرادی مثل: بدیعی، راسخ و بهنام حتی نصر، باهری و ... در این جهت خدمت می‌کردند.

جالب اینجاست که حالا یا به صورت سازمان یافته و یا به سبب اینکه متاع آنها در جامعه خریدار داشت، کتابهای درسی ترجمه شده در زمینه جامعه‌شناسی و تاریخ و دیگر زمینه‌های مختلف علوم انسانی، طوری انتخاب می‌شد که کمکی برای توجیه نظام شاهنشاهی باشد. البته در مقابل این حرکت، گروههای چپ‌رو نیز وجود داشت؛ یعنی فقط علوم انسانی نبود که در خدمت نظام شاهنشاهی بود، بلکه گروههای چپ، نیز به صورت ظریفی کار می‌کردند و متون خاصی را ترجمه یا تألیف می‌کردند که بتوانند از آن طریق دیدگاههای خود را به جامعه منتقل کنند. ما تأثیر این متون جامعه‌شناسی و امثال آنها را در جامعه خودمان می‌دانیم، که در اواخر کار به ابتدال کشیده بود و ما می‌دیدیم در دانشکده‌ها اینجا و آنجا، کتابهای سطح پایین مثل «چگونه انسان غول شد» خوانده می‌شود. جالب اینجاست که هر دو دسته، طرفداران رژیم و چپها، در پی یک هدف مشترک بودند و آن هدف، مخالفت با اصالت جامعه اسلامی و تکیه بر ارزشهای اسلامی یا برگشت به ارزشهای اسلامی بود؛ به طوری که در مجموعه آن متون، تنها چیزی که پیدا نمی‌شد (چه در ترجمه‌ها و چه تألیفها) دیدگاه اسلامی بود و جالب اینجاست که این همان نقطه کور رژیم شاه هم هست؛ آنقدر در این زمینه کار کردند و پیش رفتند که هم گروههای چپ و هم گروههای به اصطلاح طرفدار رژیم شاهنشاهی، قدرت بسیج اسلام در کشور ما را دست کم گرفتند و نتوانستند اسلام را به حساب بیاورند. این بیماری و غفلت حتی به کارشناسان خارجی هم که در امور ایران مطالعه می‌کردند سرایت کرد. شما در مجموعه متون جامعه‌شناسی، تاریخ، جغرافی و دیگر شاخه‌های علوم انسانی که در آن روزها تهیه شده. چه در داخل ایران چه در خارج از کشور، تنها چیزی که نخواهید یافت سخن از توان بالفعل یا بالقوه مذهب در دگرگونی جامعه و ایجاد تحول در آن است.

یکی از مهمترین موضوعات همین است و خود این عدم شناخت یا کم بها دادن به مذهب، که آگاهانه هم بود، باعث شد که عملاً در این زمینه کم کار بشود و یک نوع خودسانسوری در این زمینه حاکم شود (که بحث از آن بسیار جالب است و مطالعه آن می‌تواند موضوع بحثی مستقل باشد). در نتیجه آنها در مقابل اتفاقاتی که در سال ۵۷ در کشور ما افتاد کاملاً غافلگیر شدند. من این را بارها در جلساتی از این قبیل که راجع به

علوم انسانی بوده به عنوان یک نمونه روشن یاد کرده‌ام و اینجا هم می‌گویم که در سال ۵۷ کتابی با عنوان «نخبگان سیاسی در ایران» در آمریکا چاپ شد که نویسنده آن شخصی به اسم ماروین زانینس است.<sup>۱</sup> "زانینس" قبل از انقلاب می‌آید و سه سال در ایران می‌ماند و راجع به نخبگان سیاسی مطالعه می‌کند. نخبگان سیاسی از نظر او همه مهره‌های رژیم از خاندان سلطنتی گرفته تا سناتورها، نماینده‌ها و به اصطلاح چهره‌های برجسته اطاق اصناف آن موقع و تمام شخصیت‌هایی هستند که در کتابش برای هر کدام از آنها بابت اختصاص داده است. او نخبگان اپوزیسیون را بررسی می‌کند و در این بررسی راجع به ریشه‌های اینها که از کدام استان برخاستند؟ سطح تحصیلاتشان چیست؟ به چه طبقه‌ای تعلق دارند؟ از منافع چه کسی دفاع می‌کنند؟ مکانیزم‌هایی که در جامعه تعبیه شده تا بر اینها نظارت بکند چگونه است؟ نحوه ارتباط آنها با غرب و نحوه نگرش آنها به سنت‌های قدیم چگونه است؟ و ... را توضیح می‌دهد. حتی به خاطر دارم که یک فصل از کتاب درباره تغییر و تحولی است که در آموزش و پرورش ایران رخ داده و در آن از تغییر مکاتب قدیمی در مساجد به مدارس نو و اینکه چند نفر از افراد نخبه در آن مکاتب بودند و چه تعدادی در مدارس تازه درس خوانده‌اند، سخن رفته است. روی هم رفته این کار، تحقیق بسیار ریشه‌داری است. جالب اینجاست که در فصلی که درباره نخبگان سیاسی مخالف (هرچند که فصل مختصری است) سخن می‌گوید راجع به همه گروه‌ها و دسته‌ها مثل جبهه ملی و حزب توده و نظایر اینها صحبت می‌کند و وقتی به نیروهای مذهبی می‌رسد فقط به یک سطر بسنده می‌کند و در آن سطر فقط یک بار از امام راحل‌مان یاد می‌کند که: بله یک چنین فردی هم هست؛ یعنی تا این اندازه آنها در غفلت به سر می‌بردند. این کتاب سال ۵۷ از چاپ در می‌آید.

به هر حال غفلتی در این زمینه حاکم بوده و رژیم زمان پهلوی سانسوری را برقرار کرده بود که در نهایت باعث شد همه کارشناسهای علوم اجتماعی چه در داخل و چه در خارج نسبت به این مسأله در غفلت کامل باشند. گروه‌های چپ هم غافل بودند. وقتی شما کتابها را نگاه می‌کنید می‌بینید یک اشکال جدی در آنها وجود دارد و آن اشکال ندیدن قدرت مذهب و نیروهای مذهبی است که در نهایت منجر به تحولی شده که در

۱. ماروین زانینس همان کسی است که هنگام تصرف لانه جاسوسی و پدید آمدن تحولاتی در ایران از سوی سی.آی.ا. و وزارت خارجه آمریکا مأمور شد که درباره شناخت ایران و اسلام کلاس‌هایی را برای مأمورین آمریکا تشکیل دهد.

بلوک شرق ما با آن مواجهیم (که این خود یکی از مسائل مفصلی است که جداگانه باید بحث شود و عوامل سیاسی و اقتصادی و عوامل دیگر آن باید شناخته و معرفی شود). این غفلت را ما در کتابهای چاپ داخل هم به صورت جاهلانه‌ای شاهدیم و این غفلت منجر به شکستهای اساسی برای نظام و روشنفکران ضداسلامی می‌شود که خودش جای بحث جداگانه دارد.

به هر حال مشخصه علوم اجتماعی ماقبل از انقلاب این است که در کتابهایی که ترجمه یا تألیف می‌شد چه موافق و چه مخالف رژیم، به مذهب حمله می‌شد یا حداقل اهمیت آن ندیده گرفته می‌شد. گروههای مذهبی هم شاهد این حال و هوا بودند و یکی از دلایل بدبینی بعد از انقلاب نسبت به علوم اجتماعی، همین مسأله است. ما تنها یک استثناء داریم که علوم اجتماعی به طور صریح و روشن و قوی در جهت منافع گروههای اسلامی و رشد حرکتهای اسلامی به کار گرفته می‌شود و آن دکتر شریعتی است که بحق در زمینه علوم انسانی حق بزرگی بر ما دارد و روش ایشان نشان دهنده این است که چگونه می‌شود از علوم انسانی ابزاری برای حمایت از اسلام و برای مقابله با یک رژیم جابر ساخت. ما وارد بحث محتوایی کار ایشان نمی‌شویم. ولی این نکته حایز اهمیت است که در تاریخ اندیشه کشور ما موقعی که به علوم انسانی و کارهایی که در این زمینه انجام شده می‌پردازیم، به خدمات ایشان و کار عقلی‌ای که صورت داده‌اند به طور خاص جایگاه مناسب خودش داده بشود. و بویژه نقش ایشان در بسیج نیروهای پرتوان جوان و روشنفکران متعهد باید مورد توجه منصفانه و عمیق قرار گیرد.

بعد از انقلاب ما به دلیل اینکه بیشتر آن نیروها و ذهنهای توانمند علوم انسانی در خدمت رژیم سابق بودند یا به اصطلاح تئوریسین گروههای چپ بودند فرار می‌کنند و بعضی از کارهای اداری و دستگاهها کنار گذاشته می‌شوند و در عمل افرادی مثل راسخ که بزرگترین تأثیر را در برنامه‌های پنج ساله رژیم شاهنشاهی داشتند، فرار می‌کنند و بعضی از اینها چون نیکخواه‌ها و جعفریان‌ها در دست قهر عدالت اسلامی گرفتار می‌شوند و با آنها برخورد انقلابی می‌شود. خود این نشان دهنده حساسیت نیروهای اسلامی به ضرباتی است که از این سومتوجه حرکتهای اسلامی بوده است. البته در اول انقلاب، گروههای چپ فعالیت گسترده‌ای برای ارائه ادبیات مارکسیستی و چاپ کتابهای علوم انسانی در زمینه مارکسیستی در کشور ما داشتند که اگر به آمار کتابهایی که

در سال ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ چاپ شده رجوع کنید، از این کتابها فراوان خواهید دید با چاپهای متنوع؛ حتی مجلات متنوع که سعی می‌کنند در این زمینه پایه ریزی کنند. متأسفانه در این زمینه همانطور که دیده می‌شود نیروهای مذهبی دچار کمبود فاحشی هستند. البته منطبق روشن انقلاب و ایدئولوژی اسلامی که به صورت روشن از سوی حضرت امام ترسیم می‌شد، و خط مشی‌ها و استراتژی‌هایی که برای کشور انتخاب می‌شد تمام اینها مردم ما و نظام ما را قادر می‌کرد که در مقابل آثار سوء این حرکتها بایستند، ولی متأسفانه برعکس سایر بخشها که به هر دلیل ما نیروی انسانی فراوانتری در اختیار داریم در این زمینه ما نه کتاب داریم، نه تحلیل داریم، نه کار قابل ملاحظه‌ای از سوی نیروهای اسلامی ارائه می‌شود و نه ترجمه‌های خوبی، که خود این قابل بحث است و در رشته‌های گوناگون از آن بحث شده است.

شما خواهران و برادران که در رشته علوم اجتماعی فعالیت می‌کنید می‌دانید که یکی از ویژگیهای علوم انسانی این است که می‌تواند به اصطلاح با همین مسأله به صورت علمی برخورد کند و دلایل گرایش ذهنهای خلاق و پویا را در جامعه به سمت رشته‌های فنی و رشته‌های پول ساز روشن سازد. به نظر من بد نیست همین مسأله به صورت یک پروژه‌ای طرح و تحقیق بشود و نتایج آن به صورت جزوه‌ای ارائه داده شود؛ اینکه قبل از انقلاب و بعد از آن چرا دانشکده فنی و یا رشته‌های مختلف پتروشیمی و علوم فنی همیشه مورد توجه دست اندرکاران نظام حکومتی و داوطلبان بوده است؟ چرا به این رشته‌ها علاقه و کشش زیاد بوده است و در شاخه‌های علوم انسانی مانبروهای کمتری داشتیم؟ یعنی در عمل افرادی که بهترین نمره‌ها را آوردند رفتند جذب رشته‌های فنی شدند. در یک نوع طبقه بندی ما می‌بینیم که اول رشته‌های ساختمان و در مراحل بعدی رشته معدن و سایر رشته‌ها و در نهایت علوم انسانی مورد توجه بوده‌اند. رشته‌های علوم انسانی کمتر مورد توجه بوده‌اند که خود این محل بحث و گفتگوست.

ما حتی در میان کتابهایی که ترجمه شده، کتابهای قوی و معتبر و تعیین کننده بسیار کم داریم؛ یعنی اگر بفرض زمینه جامعه شناسی از دو تا نویسنده فرنگی انتخاب می‌شد و با کمی تغییر و تبدیل ارائه داده می‌شد، ذهنها و فکرهای تشنه علوم اجتماعی در کشور ما به این دلیل به سمت همان ایدئولوژی حاکم بر نویسندگان یا مترجمان سوق داده می‌شدند. آثار طرفداران رژیم شاهنشاهی هم همینطور بودند و ما از جامعه شناسهای بزرگ

کتابهای مؤثر و مادر بسیار اندک ترجمه کرده‌ایم و از این نظر ما دچار خلأ هستیم. نکته بعدی اینکه بعد از انقلاب اسلامی وقتی چهره‌هایی فرار می‌کنند یا با آنها برخورد انقلابی می‌شود یا اینکه در گروه‌های چپ هستند، خود به خود کنار گذاشته می‌شوند، نباید تصور کنیم که در بدنه کارشناسی دستگاه‌های اجرایی یک تصفیه کاملی در این زمینه صورت گرفته است. نه اینجوری نیست؛ یعنی از هر دو طرز فکر خواه با اعتقاد خواه به صورت ناآگاه بالاخره یک فردی هست، یک کارشناس جامعه‌شناس و مورخ هست، یک کسی که جغرافیای انسانی خوانده یا در رشته‌هایی که مورد نیاز کشور است، مطالعه کرده مثلاً جمعیت‌شناسی خوانده وجود دارد که مشغول کار است. این فرد ممکن است حتی چپ نباشد یا طرفدار همان رژیم شاهنشاهی نباشد ولی کتابهایی که خوانده استادانی که دیده، ناآگاهانه او را به سمت گرایشهای خاصی سوق داده است و از آنجا که مطالعات او به آنها منحصر بوده و فرصت مطالعاتی پیش نیامده عملاً بدنه کارشناس نظام ما در این بخش مهم (علوم انسانی) در دست کسانی است که عملاً با آن کتابها و در آن جو پرورش پیدا کردند. این بخش از نظام ما از ذهنهای خلاق و پرجسارت و شجاعت تهی است.

برعکس در رشته‌های فنی از قدیم (ضمن اینکه ذهنهای به اصطلاح تیز و خلاق به سمتش روان بوده است) نیروهای مذهبی خوبی هم داشته‌ایم. این عده علی‌رغم اینکه در دستگاه‌های اجرایی نبودند بعد از انقلاب بسرعت جذب کارخانه‌ها و دستگاه‌های اجرایی و پستهای سیاسی شدند و عملاً توانستند بخشی از اداره امور را به عهده بگیرند و مراقبت‌های خاص خود را داشته باشند، ولی متأسفانه (که خود این می‌تواند موضوع یک بررسی باشد) اگر ترکیب نیروی انسانی مدیر بعد از انقلاب بررسی شود، در میان آنها کم کسانی خواهید یافت که در زمینه علوم انسانی پرورش یافته باشند و در این زمینه شاخص باشند. تخمین زده می‌شود که در ۲۲ بهمن سال ۵۷ در سطح مدیریت‌ها، حدود ده هزار جابجایی صورت گرفته است؛ یک دگرگونی عمیق اتفاق افتاد. خوب به جای این عده افرادی آمدند (البته افراد اول خام بودند بعدها کمی کار کردند و برخی از آنها پخته شدند حالا ما با این کار نداریم) درباره این ده هزار، پنج هزار یا هرچند هزار نفری که هست، می‌شود مطالعه کرد، بویژه باید ما بررسی کنیم و ببینیم که چند درصد از این عده که در پستهای حساس مشغول به کارند، تحصیلاتی در زمینه علوم انسانی دارند و تا چه

اندازه در این زمینه صاحب ابتکار هستند، صاحب کتاب هستند، صاحب مقاله هستند اصلاً صاحب فکر هستند و می‌توانند درباره رشته خودشان یک سخنرانی ایراد بکنند یا صحبتی بکنند و یا مقاله‌ای بنویسند یا تری ارائه بدهند؛ ما کم می‌یابیم. بنده الان هرچه فکر می‌کنم در این زمینه نیروی کمی را به خاطر می‌آورم، این یکی از خسارتهای بزرگ جامعه اسلامی و انقلابی ماست و بسیار هشدار دهنده است و متأسفانه علی‌رغم گذشت یازده، دوازده سال از انقلاب، باز هم ما این مسأله را می‌یابیم. از این نظر هم این گردهمایی و بحث راجع به این مسأله برای کشور مهم است.

بعد از انقلاب یک مسأله‌ای که بحق پیش می‌آید انقلاب فرهنگی است. اینکه آیا واقعاً به اهداف خودش رسید و آیا واقعاً انقلاب فرهنگی شد و به آن اهدافی که اول تعیین شده بود رسید یا نه بماند، به هر حال یک حرکتی شروع شد با مقاصد خیلی خوب؛ کارهای مفیدی هم در این زمینه انجام شد و انجام می‌شود گرچه به آن وسعتی که انتظار می‌رفت، پیش نرفت ولی به هر حال یکی از مواردی که بعد از انقلاب مطرح شد و به انقلاب فرهنگی هم مربوط است، این بود که ما با رشته‌های مختلف چگونه برخورد بکنیم؛ از جمله با علوم انسانی به سبب آن سابقه‌ای که اشاره کردم. همه دیده بودند که به اصطلاح، به برنامه ۶ ساله، نراقی‌ها نظر می‌دهند، روش می‌دهند؛ همه دیده بودند که برنامه‌های صدا و سیما توسط افرادی مثل نیکخواه‌ها و جعفریان‌ها گردانده می‌شد؛ همه دیده بودند که به اصطلاح برنامه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ما را راسخ‌ها و ... تنظیم می‌کنند؛ همه دیده بودند که مجلاتشان از مجلات رده دهم تا مجلات مستقیم حزب رستاخیز توسط اندیشمندان شاهنشاهی تنظیم می‌شد. این اندیشمندان عملاً بزرگترین کمک و بزرگترین نیروی حفظ رژیم شاهنشاهی و مخالف اسلام بودند. بنابراین عجیب نیست اگر یک نوع بدینی نسبت به علوم انسانی وجود داشته باشد. این بدینی یک بدینی طبیعی است ولی بیش از اندازه بدان دامن زده شد و به اعتقاد من در اول انقلاب عملاً این بدینی تا اندازه‌ای پیش می‌رود که به این مرحله خطرناک می‌رسد که علوم انسانی را رشته‌هایی تلقی می‌کنند که به اصطلاح افکار عمومی را تحت تأثیر خودش قرار می‌دهد و نظام را به سمت طاغوت برمی‌گرداند و یا رژیم را به رژیمهای کمونیستی مبدل می‌سازد و به انحراف می‌کشاند.

در اوایل انقلاب هر نوع گرایش، مطالعه و ترجمه در این زمینه با نظر شک و تردید و بدبینی، نگرینسته می‌شد. این جو فکری به علوم انسانی لطمه بسیار شدیدی وارد می‌کند و



در کنار این مشکل، موضوع ظریفی وجود دارد و آن اینکه ما در جامعه خودمان در کنار رشد بخشهای مختلف، رشدی برای جامعه روشنفکر مسلمان متعهد نمی‌یابیم. یک روشنفکر مسلمان متعهد است که می‌تواند از علوم انسانی به عنوان ابزار کارآمدی برای تحلیل و دادن برنامه برای آینده و ابزاری برای دخالت در سرنوشت کشور استفاده کند و ما در این زمینه این نیرو را هم نداریم. در عمل این مسأله باعث می‌شود که ما در علوم انسانی افت داشته باشیم و دیرتر از هر رشته دیگر به علوم انسانی پرداخته شود، آن هم با شک و تردید و با سختگیری بسیار زیاد. اگر یادتان باشد در ستاد انقلاب فرهنگی قرار گذاشته می‌شود که جمعی از تهران و جمعی از حوزه علمیه قم بنشینند و کتابهای درسی در این زمینه تدوین بکنند که به تألیف سه کتاب در زمینه حقوق، اقتصاد و جامعه‌شناسی می‌انجامد که بی‌شک خواهران و برادران این را دیدند. البته آن موقع که این کتابها تهیه شده بود، آن موقع ما مسئولیتی در ستاد انقلاب فرهنگی داشتیم؛ قصد این بود که بعضی برادرها که آنها را تهیه کرده بودند، کتابها را به صورت کتاب رسمی علوم اجتماعی در کشور ما به چاپ برسانند. استدلال ما برای رسمیت ندادن به آنها از طریق ستاد انقلاب فرهنگی این بود که ما تجربه شوروی را در این زمینه به میان می‌کشیدیم که به سبب دستورالعملی کردن علوم انسانی، ضایعات فراوانی به جامعه وارد شد، در عمل تحجر و خشک اندیشی درباره مسائل خیلی حساس، بر جامعه مسلط شد که یکی از عوارض همان چیزهایی است که ما الان در آلمان شرقی می‌بینیم. البته سال ۶۰ و ۶۱ این بحثها هنوز نبود. نیروهای شوروی خیلی محکم در افغانستان استقرار داشتند و به نظر می‌آمد که حزب توده در اینجا دارد به اصطلاح قدم به قدم پیش می‌رود و نظایر اینها، ولی به هر حال یک چیز برای ما روشن شد و آن اینکه اثر علوم انسانی در غرب صرف نظر از هر مضمونی که من جداگانه صحبت خواهم کرد وسیله‌ای برای نیل به اهداف جهان غرب بوده است و در شرق دست دولتمردان آنها از برخورداری از این نیرو و از این ابزار تهی بوده است. علت این امر هم چیزی جز آن فشارهای استالینی به این امر نیست که باعث شد تقریباً هم هنر و هم صحنه علوم انسانی به حالت دستورالعملی خشک و خالی درآید و جامعه را به موضعگیریهای منفی در قبال این گونه آثار و اشخاص متماثل گرداند.

ما هم گفتیم که اگر هر نوع کتابی هر قدر هم با مضمون عالی در این زمینه ارائه بدهیم و بدان رسمیت ببخشیم، با این شاخه‌های گسترده علوم انسانی نه تنها با استقبالی روبرو

نخواهد شد بلکه احتمالاً تأثیر منفی خواهد داشت، بویژه در یک جامعه مذهبی ممکن است و لو ناآگاهانه چنین مطرح شود که این کتاب عین دین است، عین اسلام است، هر کس این را قبول ندارد حتماً کافر است یا منحرف چپ است یا راست و منافق و نظایر اینها و این مسأله می‌توانست خطرناک باشد. به همین دلیل مطرح شد که چه اشکالی دارد به عنوان کتاب علمی مستقل و آزاد چاپ شود بدون اینکه مهر تأیید ستاد انقلاب فرهنگی بر آنها گذاشته شود و به عنوان متون رسمی معرفی شود.

البته الان راحت‌تر می‌شود صحبت کرد و بی‌تردید خواهران و برادران خودشان مطالعه دارند که در علوم انسانی فرضیه‌ها، با جو و فضایی که با آن مواجهیم، در حال تغییر روز بروز است. ما که فرضیه نمی‌خواهیم استخراج کنیم، ما که نمی‌خواهیم اصول تغییر ناپذیر بسازیم. برخورد با علوم انسانی به عنوان مطالبی که امروزش با فردا تغییر نخواهد کرد کار بسیار غلطی است. آن کتابها هم نتوانست موقعیت ویژه‌ای کسب کند؛ تصور من هم همین بود؛ یعنی آن زمان به ذهنم می‌آمد که این کتابها (بنابر دلایلی که الان اشاره می‌کنم) نمی‌تواند نیاز کشور ما را تأمین کند. ما آن زمان می‌گفتیم که مثلاً همین کتاب "اقتصاد" (با همه مسائل و مشکلهایی که جامعه و دولت و وزارت برنامه و بودجه با آن روبروست) خود را درگیر این مسائل حیاتی و روزمره و آنی - که برخی جنبه استراتژیک هم دارند - نکند و نمی‌شود گفت که حالا در کتابهای دیگری که نوشته می‌شود مثلاً در یک کتاب اقتصادی شرط آن است که خودش را درگیر مسائل عمده انقلاب کند، همانطور که نمایندگان مردم در مجلس خبرگان در تدوین قانون اساسی خودشان را درگیر کردند (و منجر به تدوین آن اصول بسیار پیشرفته و قوی شد که مادر قانون اساسی خودمان داریم). خوب اگر قرار بود که بفرض در زمینه "تجارت خارجی" در زمینه بخشهای مختلف "بخش دولتی"، "تعاونی" و "بخش خصوصی" درباره "توزیع درآمدها" در مورد اینکه چه نوع صنایعی دست دولت باشد و چه نوع صنایعی در دست دولت نباشد و نظایر اینها در قانون اساسی بحثی نشود و اگر مجلس خبرگان و نماینده‌هایی که در آن بودند و شخصیت‌هایی (مثل شهید بهشتی) که در آن مجلس حضور داشتند خود را از این مسائل کنار می‌کشیدند و نظریه‌هایی مطرح می‌کردند، قانون اساسی ما به یک قانون اساسی تهی از هر نوع مطلب و تهی از هر گونه موضعگیری و خط‌دهی تبدیل می‌شد و در عمل بی‌فایده بود.

کسانی که در آن مجلس حضور داشتند، می‌دانستند که مسأله سلطه خارجی، سیاست

خارجی، آموزش عالی، و آزادیها و مسأله به اصطلاح در دست دولت بودن بانکها و سیاستهای پولی، سیاستهایی عمده و تفکیک ناپذیرند. آنها می دانستند که سرمایه گذاری خارجی یا عدم سرمایه گذاری خارجی در کشور یک مسأله ای است که نمی توان بدان بی توجه بود و باید همان موقع ما موضعگیری داشته باشیم؛ باید حرفی بزنیم خطی ارائه بدهیم و نظر اسلام را در این زمینه تبیین بکنیم. خوب کتاب اقتصاد ما باید این مطالب را داشته باشد ولی کتابی که تهیه شد به اصطلاح گریز داشت یا به این مسائل نمی پرداخت یا فرصت نبود که عملاً به مسائل اقتصادی روز پردازد.<sup>۱</sup> در زمینه علوم اجتماعی هم ما با همین مسأله روبرو بودیم. ما کتابی داشتیم که در قسمت اولش جمع آرای جامعه شناسان و متخصصان علوم انسانی بود که بیشتر از منابع داخلی هم استفاده شده بود. نظرها به صورتی مرتبط با هم کنار یکدیگر گذاشته شده بودند و باروش التقاطی آرا و عقاید را با هم آورده بودند؛ بدین صورت که ما بیاییم کمی از گورویچ و کمی از زمینه جامعه شناسی را در کنار هم بگذاریم بدون اینکه نقدی تطبیقی نسبت به این مکاتب، اندیشمندان و یا نسبت به این تفکر داشته باشیم.

اگر به فهرست این کتب و منابع آنها برگردیم، خواهیم دید که مثلاً اسم نویسنده های خارجی کتابهای ترجمه شده هست اسم شاهپور راسخ، بهنام، و نراقی هم هست. در این چند سال آیا شریعتی به اندازه راسخ نمی توانست ارزش داشته باشد، به اندازه یک بهایی نمی توانست ارزش داشته باشد که اندیشمندانی که این کتاب را تدوین کردند از او هم نقل کنند. این نکته نشان می دهد که از یک زاویه خاصی به مسأله نگریسته شده بود. خود این کتاب، به همین دلیل نتوانست به عنوان یک کتاب مؤثر در زمینه علوم انسانی جایی باز کند، ولی در این راه خود این حرکت، حرکت مفیدی بود؛ به این معنا که نشان می داد که بالاخره جامعه اسلامی ما، حرکت اسلامی ما باید به سمت تدوین کتابهایی، متن هایی و تحقیقاتی پیش برود که این خلأ را پر کند. شاید این روشی که ما داشتیم روش درستی نبود و این نتیجه را نداد.

نکته ای که بسیار مهم است اینکه بعد از انقلاب به سبب همان شک و تردید جامعه نسبت به همه علوم اجتماعی بحثهایی پیرامون علوم اجتماعی می شود که بی شک

۱. منظور از روز این نیست که بفرض کارستاد بسیج را انجام بدهد، بلکه باید خط مشی اقتصادی نظام را تبیین بکند و به دانشجویهایش خط بدهد و به نیروها راه نشان بدهد. طبیعی است چنین کتابی می توانست تأثیر زیادی داشته باشد.

بحثهای مفیدی است، ولی در علوم انسانی بعد از انقلاب می‌بینیم که بحث معرفت‌شناسی و فلسفه علوم بسیار داغ می‌شود و در این زمینه کتابهایی ترجمه و نوشته می‌شود و تمام اینها معطوف به این قضیه است که حد و حدود علوم انسانی مشخص شود و نظمی به خود بگیرد. در این مورد کتابهای خارجی دیگر هم داریم که توسط نویسندگان روحانی و عالم نوشته می‌شود سعی دارند از انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم انسانی چیزهایی را ارائه بدهند که بیشتر دیدگاه فلسفی در آنها حاکم است. حرکت همه اینها معطوف به این است که مبدا دوباره علوم انسانی وسیله‌ای برای سرکوب نیروهای اسلامی و انحراف آنها و گروه‌های مختلف بشود، ولی غفلتی که در تمام اینها هست در نوع پرداختن به مسأله است. ما باید ببینیم که وقتی ما خطرها را گفتیم حد و حدود را هم مطرح کردیم، هشدارها را هم دادیم با این حال چرا علوم انسانی نمی‌تواند جای فلان چیز را بگیرد؟ جای فلان عقیده و یا ایمان را بگیرد؟ تعیین دیدگاه فلسفی مفید و قوی هم هست. این کار را کردیم در عین حال در این میان توجه نشد که بالاخره علوم انسانی برای این کشور لازم است؛ یعنی ما باید برای اداره کشور، برای اداره وزارت اقتصاد و دارایی، برای اداره وزارت برنامه و بودجه، برای اداره برنامه پنج ساله، برای اداره مجلس، برای کمیسیونهای گوناگون، برای تصمیم در مورد حساسترین مسائل جامعه متخصصان علوم انسانی داشته باشیم و از این کار ناگزیریم. اگر نیروی مسلمانی در جمهوری اسلامی و در چهارچوب ایدئولوژی اسلامی پرورش یابد، می‌توانیم به صورت فعال به این مسائل پردازیم.

لوایحی مثل قانون کار و مسائلی چون تورم و سیاستهای پولی، عدالت اجتماعی، تولید و نظایر اینها راه حل می‌خواهد. در چنین حالتی به اندازه‌ای که ما به مهندس نیاز داریم، آیا به عالم علوم اجتماعی هم نیاز داریم یا نه؟ به جمعیت‌شناس مؤمن به جامعه‌شناس، به مورخ، جغرافیدان مؤمن و قوی و متحرک که صاحب تألیفاتی باشد و صاحب نظریاتی باشد، به طوری که بتواند برنامه‌های وسیع کشور را به صورت کلان بررسی کند آیا به اینها نیاز داریم یا نه؟ ما می‌بینیم که در این زمینه خلأ هست؛ در این زمینه توجهی نمی‌شود و متأسفانه یک حالت منفی وجود دارد که باعث می‌شود در تحقیقات مربوط به جامعه‌شناسی با نوعی افت مواجه باشیم. البته از سوی نیروهای مخلص و مؤمن هر لحظه تحرکی هست، ولی به دلیل غفلتی که هست (و این غفلت یک

در قبل انقلاب هر کاری که می‌کردیم چپ‌ها می‌خواستند از تربه اصطلاح انسان - میمون شروع کنند تا برسند به آن سه دوره‌گذاری و بعد هم راجع به همان مسائل بی‌فایده بحث بکنند. یکی طرفدار طوفان بود، یکی طرفدار آن بود، یکی طرفدار این و یکی هم روشنفکر بود. عده‌ای هم بودند که به هر ترتیبی جامعه و اقتصاد ما را به سمت یک جامعه غرب زده و اسیر فرهنگ، اقتصاد و قدرتهای سیاسی غرب سوق می‌دادند. طبیعی است که روحانیت، مردم و جامعه مذهبی ما نسبت به علوم انسانی نوعی سوءظن داشته باشند.

نکته‌ای که نباید از آن غفلت کرد اینکه هر روز ما به اینها نیاز داریم و این سوءظنها نباید به اشتباهایی در برخورد با علوم انسانی منجر شود، حتی همین الان ترجمه‌های خوبی داریم مثلاً ما کتابی داریم (من شنیدم چند سال است که ترجمه شده است) از "ماکس وبر" درباره شکل پیدایش سرمایه داری به نام "اخلاق پروتستانیسم و روحیه سرمایه‌داری" که کتاب بسیار معتبر و مهمی است و یکی از کتابهای مادر و کلاسیک است که متأسفانه آنقدر دیر ترجمه شد که جزء کتابهای به اصطلاح عتیق دوره جامعه‌شناسی محسوب می‌شود. خوب ترجمه این کتابها با آن جهت‌گیری خاص بدون نقدی کامل، به این معنی است که مترجم تمام مطالب را پذیرفته است یا اینکه به عنوان مکتبی در مقابل این فرهنگ غنی اسلامی عرضه شده است. در صورتی که درست این است که ما حتی کتابهای کسانی را که اعتقادات مخالف ما دارند ترجمه بکنیم و در عین حال طوری نباشد که تصور شود ما نظریات آنها را پذیرفته‌ایم. باید دانست که همین کتابها در پیدایش نازیسم، کمونیسم و سرمایه‌داری در تاریخ اروپا و در تاریخ بشریت اثر عمیقی داشته‌اند و اگر چه از دیدگاه ما اثر منفی داشته‌اند ولی برای ما ضروری است که اصول تفکری را که به پیدایش بفرض فاشیسم در اروپا منجر شد لمس کنیم و روحیه نژاد پرستی‌ای را که هم اکنون نیز در اروپا حاکم است بشناسیم. ترجمه و تألیف کتاب در این زمینه به این معنا نیست که آن نظریه‌ها را قبول می‌کنیم، بلکه به این معناست که ما بین عملکرد علوم انسانی و به اصطلاح صحت این نظریه از نظر فلسفی فرق قایل باشیم.

ما از نظر تاریخ اندیشه و با توجه به نقش علوم اجتماعی در سرنوشت بشری، مجبور هستیم که این رشته‌ها را بشناسیم؛ ما از شناخت جامعه آمریکا و اینکه چگونه خودش را در یک قرن گذشته از بحرانهای گوناگون نجات داده - بویژه در ۲۰ و ۳۰ سال گذشته - ناگزیریم؛ باید عقاید جامعه‌شناسان را بشناسیم؛ ما بدون این شناخت نمی‌توانیم تحلیلی از

چگونگی برخورد نظام آمریکا با معضلات داخلی خودش به دست بیاوریم. اتفاقاً گروه‌های چپی که خوابهای آشفته‌ای برای کشور می‌دیدند از این نظر توجّه داشتند. یکی از کتابهای قابل توجّه چاپ دانشگاه تهران در قبل از انقلاب که هنوز هم قابل استفاده است کتاب طبقات اجتماعی در آمریکا است که تألیف احمد اشرف<sup>۱</sup> است. او در این کتاب سعی می‌کرد که عقاید حاکم بر نیروهای جامعه شناس و صاحب‌نظران علوم اجتماعی آمریکا را بشناسد و آنها را نسبت به طبقات اجتماعی در آمریکا بیان کند، عقاید آنها را به صورت سیستماتیک ارائه بدهد، شناختی از آنها به دست دهد و عملکرد آنها را مشخص کند. این توضیح لازم است که ما نمی‌توانیم از عملکرد و کاربرد نظریات جامعه شناسان شرقی و غربی حتی نظریات غلط، نظریاتی که دائم در حال تحول هستند، غفلت کنیم و مجبور هستیم برای دفاع از خودمان تمام اینها را بشناسیم. ما مجبور هستیم دشمن خودمان را بشناسیم و برای اینکه دشمن را بخوبی بشناسیم باید اندیشمندان و اندیشه‌های پشت سر این حکومتها را بشناسیم. مگر ما می‌توانیم جامعه اروپایی را بدون شناخت نظریه پردازان آنها بشناسیم و طرز تفکر آنها را دنبال بکنیم؟

همین الان طرز فکر آنها به صورت مثبت و منفی در جامعه اروپایی سیطره دارد و ما مجبور هستیم آن اندیشه‌ها را بشناسیم، لیکن متأسفانه هم اکنون نوعی غفلت یا بدبینی نسبت به علوم اجتماعی وجود دارد که باعث می‌شود از صدها کتابی که در زمینه‌ها و رشته‌های مختلف در کشور ترجمه و چاپ می‌شود، تعداد بسیار کمی - شاید به اندازه انگلستان دست - به علوم انسانی اختصاص بیابد و هیچکدام از متون کلاسیک در بین این کتابها ترجمه و چاپ نشود. علت این امر گریزی است که از این مسأله هست؛ یعنی اگر در علوم انسانی فردی مسلمان هم داشته باشیم برای اینکه بد نام نشود یا متهم نشود به سمت ترجمه نمی‌رود. وضع مطلوب آن است که صاحب‌نظران ما این متون را ترجمه کنند ولی در مقدمه نظریات خود را ارائه دهند. باید ترجمه این کتابها در جامعه زیاد شود و در اختیار صاحب‌نظران قرار گیرد و مورد نقد و بررسی قرار بگیرد و وسیله‌ای برای شناخت دشمنان و جامعه خود ما باشد. درست این است که ما به این ترتیب برخورد بکنیم. ما هر جا برخورد غیر مهاجمانه و انفعالی کرده‌ایم، ضرر کردیم در زمینه علوم

۱. از طرفداران گروه‌های چپی بود که در سازمان برنامه شاغل بود و بعد از انقلاب فرار کرد.

انسانی هم متأسفانه وضعیت چنین است. ما ضمن اینکه احتیاطها را لازم می‌دانیم، معتقدیم گسترش دامنه احتیاطها به نفع ما نیست. اگر به کتابخانه‌هایمان نگاه بکنیم در کنار اینهمه کتابی که بعد از انقلاب چاپ شده و جزء افتخارات نظام جمهوری اسلامی است از ادبیات تارشته‌های علوم ناب و خالص و ... دو تا کتاب معتبر جامعه‌شناسی یا تاریخ وجود ندارد.

نکته‌ای که بنده در آخر بحث می‌خواهم مطرح بکنم و به این بحث ارتباط دارد این است که علوم اجتماعی در کشور ما برخاسته از یک نظریه نیست و از روی تجربه چندین ساله‌ام می‌گویم که نظام ما لحظه به لحظه نیازمند تحقیقات علوم اجتماعی است و این نیاز لحظه به لحظه، نمی‌تواند تا رشد نیروهای مؤمن و اسلامی معطل بماند و منتظر راه‌حلهای آنها بشود. هم اکنون در خصوص مسائلی که به نوعی با علوم انسانی ارتباط دارند چه در دستگاههای مختلف دولتی و چه بیرون از دستگاههای دولتی، نظریه پردازی می‌شود، ارائه طریق می‌شود و از این نظریات برای پیشبرد کشور استفاده می‌شود. مسأله خیلی عظیم و گسترده است؛ اصولاً برنامه پنج ساله را بدون اینکه مجموعه‌ای از این تخصصها در کنار هم قرار بگیرد، نمی‌شود تدوین کرد. ما در تدوین این برنامه مجبوریم اقتصاددان داشته باشیم، جامعه‌شناس داشته باشیم، جمعیت‌شناس داشته باشیم، جغرافیدان داشته باشیم. خوب مثل همین برنامه آمایش سرزمینی که الان دارد تدوین می‌شود و کار بسیار خوبی است که عملاً کمکی به برنامه کشور است و استفاده از امکانات کشور. آیا افرادی که به جغرافیا، منابع انسانی، نیروی انسانی، نیروی کار و دهها تخصص دیگر که در علوم انسانی مطرح است آگاه نباشند می‌توانند کاری را از پیش ببرند؟ یقیناً نه. مجبورند که از این تخصصها استفاده بکنند. وضع استفاده از علوم انسانی این جور نیست که ما در سال به ده تا دوازده تحقیق نیازمند باشیم. ما هر لحظه برای حل مسائل خودمان به این نیرو و به مسأله نظریه پردازی و به طراحیها و به تحقیقات نیازمندیم. فرض کنید ما با مسائل سیاسی پیچیده‌ای در جهان روبرو هستیم یا مسأله عمیقی چون توسعه سیاسی در داخل کشور داریم؛ خوب در این زمینه افرادی را می‌خواهیم که صاحب نام باشند، صاحب عقیده باشند و بتوانند فکری، طرحی و یا تحقیقی ارائه بدهند؛ بتوانند تاریخ را بکاوند و با اطلاع و شناختی که از اسلام دارند در این زمینه راههایی را پیشنهاد کنند و اشخاصی باشند که نظام هم به آنها اطمینان داشته باشد، لیکن اگر ما در این زمینه این نیروها را پیدا نکنیم،

نباید خیال کنیم که تصمیم‌گیریها متوقف می‌شود. تحلیلها از یک جاهایی بروز می‌کند و می‌جوشد و ارائه می‌شود. ان شاء الله... که این تحقیقات با صدق نیت توسط نیروهای مؤمن انجام شود که اغلب هم همینطور است ولی جاهایی هست که ما احساس ضعف می‌کنیم. بی‌تردید با توجه به عظمت انقلاب اسلامی ما و مسائل پیچیده جامعه ما تخصصهایی که ما در این زمینه داریم، کافی نیست. شما هنوز نمی‌توانید در جامعه ما سه تا چهار تا اقتصاددان برجسته مؤمن انقلابی معرفی کنید که یک سر و گردن از بقیه اندیشمندان برتر باشند و بتوانیم برای حل مسائل و مشکلات از نظر آنها استفاده کنیم و از نظریه‌ها و طرحهای آنها سود ببریم. در زمینه جامعه‌شناسی و سایر زمینه‌ها هم همینطور است.

نکته‌ای که گاهی ممکن است ارزیابی دقیقی از آن وجود نداشته باشد، بُرد علوم انسانی است که بسیار وسیع است. ما در آموزش و پرورش به عنوان یک بخش عمده و فراگیر و تعیین‌کننده در جامعه، با علوم انسانی سروکار داریم که من فکر می‌کنم بحث در این زمینه زیاد باشد. همه خواهان و برادران اهمیت آن را می‌دانند و ملاحظه می‌کنند که انواع تخصصهای علوم اجتماعی در برنامه ریزی برای کشور تا چه اندازه حیاتی است. همین برنامه‌ها است که سرنوشت نظام را تعیین می‌کند و مسیر نظام را مشخص می‌کند؛ از این حیث که ضد استکباری باشد یا نه، طرفدار عدالت اجتماعی باشد یا نباشد، توزیع درآمد، عادلانه باشد یا عادلانه نباشد و راه‌حلهایی برای معضلات اقتصادی ارائه دهد که منجر به وابستگی شود یا برعکس از وابستگی بکاهد. خوب همه این مواردی که برشمردیم دلایلی هستند برای اینکه محتاج علوم انسانی هستیم. ما الان بحث مطالعات استراتژیک می‌کنیم؛ مطالعات استراتژیک در زمینه‌های دفاعی، در زمینه‌های اقتصادی، در زمینه‌های امنیتی، در زمینه‌های تکنولوژی و... که همه اینها نیاز به تحقیقات عمیق علوم انسانی دارد.

بنده می‌خواهم بگویم که بیشتر تحقیقاتی را که در این زمینه‌ها صورت می‌گیرد، افراد فنی انجام می‌دهند تا یک جامعه‌شناس، یا یک اقتصاددان، یا یک متبحر در علوم انسانی. در تصمیم‌گیریهای ما در امور فرهنگی، قبل از اینکه یک متخصص امور فرهنگی و اجتماعی نظر بدهد، افراد خود ساخته مؤمنی تصمیم‌گیری می‌کنند که در این زمینه سابقه تحصیلات آکادمیک ندارند و نمی‌توانند نظریه پردازی کنند و کارشان را به پیش برسانند. اگر چه این افراد می‌توانند به نیازها پاسخ بدهند ولی با توجه به زمینه‌های علمی که علوم اجتماعی در بردارد و اینها از آن کمتر اطلاع دارند، نمی‌توانند در این



زمینه کار اساسی انجام بدهند. ما در حفظ منافع ملی خودمان و در تبیین علت نابسامانیهای داخلی به این علوم نیازمندیم.

شنیدم که بعضی از طرحهایی که الان در زمینه علوم انسانی در حال انجام است، متوجه همین نابسامانیهاست تا ضمن ریشه‌یابی این نابسامانیها، ناهنجاریها از هنجارها تشخیص داده شود و راه حلی برای آنها پیشنهاد شود و علل آنها شناسایی بشود تا اینکه نظام برای آنها راه حل پیدا کند، لیکن ما می‌خواهیم بگوییم که هر چند مسائلی که در این طرحها تحقیق می‌شود ناهنجاریهای اجتماعی و نابسامانیهای داخلی است ولی از نظر روحی و روانی و اجتماعی، مسائل کلان دیگری هم وجود دارد که در حوزه علوم انسانی قرار می‌گیرد و این حوزه‌ها هم برای ما خیلی استراتژیک هستند.

همین کار زیبایی که برادران درباره جنگ روانی انجام دادند و بنده این متن را دیدم گرچه ارائه نشد که از آن خوب استفاده بشود و علی‌رغم غنای محتوا، خوب هم ارائه نشد. در دستگامهای اجرایی معمول است که از این نوع مطالب خلاصه‌ای برداشته می‌شود و به جریان اجرایی و اداری گذاشته می‌شود و در این مورد این کار نشد و من تقصیر این کار را بر عهده برادران و خواهرانی که این تحقیق را ارائه دادند می‌دانم. این توضیح لازم است که برای اولین بار شاهد کار زیبا و گسترده‌ای در این باره از طریق جهاد دانشگاهی بودیم، ولی نشد که استفاده جامعی از این کار بشود لیکن این تحقیق کار بسیار عمیق و گسترده‌ای بود و گستردگی دامنه علوم اجتماعی و کاربردهای آنها و نیازهایی را که ما در این زمینه داریم، نشان می‌داد.

من فکر می‌کنم که در قسمت آخر بحث به تحقیقاتی که در بعضی از شاخه‌های علوم انسانی انجام گرفته است اشاره بکنیم تا خواهران و برادرانی که حضور دارند توجه بکنند که مسائل عمده جامعه و انقلاب عملاً تا چه اندازه با این تحقیقات جوش خورده است. من مثالی می‌آورم ما قبلاً در شورای سیاسی دولت بحثی داشتیم که به نتیجه نرسید، ولی بذر مطالعاتی را کاشت که امیدواریم در آینده به نتیجه برسد و ما از این قضیه نتیجه بگیریم. لابد با عنوان شرق شناسی آشنایی دارید، من فکر می‌کنم همه خواهران و برادران حداقل نوعی اطلاع ابتدایی از این مسأله داشته باشند و اهمیت این قضیه را بدانند. برای غریبها استمرار استعمار در کشور ما و سلطه قدرتهای غربی در شرق یقیناً بدون این رشته شرق شناسی امکان پذیر نبوده و نیست. در آمریکا و اروپا دانشکده‌هایی داریم که روی آنها سرمایه‌گذاری کلان و عظیمی می‌شود و کارشان، شرق شناسی است

و جالب اینجاست که از دانشجویان ایرانی و شرقی دوره‌های دکترا و فوق لیسانس برای در آوردن مسائل و معضلات و پیچیدگیهایی که این جوامع دارند استفاده می‌کنند. خوب ما که داعیه انقلاب جهانی داشتیم ملتی داشتیم که با رهنمودهای امام راحل‌مان چشمش باز شده بود، چنین انقلاب و ملتی برای برنامه ریزی جهت رهایی یک میلیارد مسلمان جهان و مبارزه دائمی با استکبار جهانی نیاز دارد که با استفاده از تجربه شرق شناسی رشته‌ای به اسم غرب شناسی در کشورمان تأسیس شود و به طور منظم و دقیق، فرهنگ غرب، سیاستهای غرب، تاریخ غرب و اعتقادات آنها را مطالعه کند. این سؤال مطرح است که چرا همواره باید ما شرقیها زیر ذره بین باشیم و مثل حیوان آزمایشگاهی مرتباً اعلام کنند که ایرانیان این خصوصیتها را دارند، ادبیات آنها فلان وضعیت را دارد، از نظر جمعیت شناسی این جورند و از نظر قد و قامت آن جور و بعد راجع به تاریخ ما مطالعه بکنند، درباره سیاستهای ما، شخصیتهای ما را مطالعه بکنند و نخبگان سیاسی و فرهنگی ما را شناسایی کنند، ما باید در کشور خودمان پایه حرکتی را جهت شناخت غرب در همه زمینه‌ها بگذاریم. اعتقاد ما این است که این مطالعه هم برای آینده کشور، هم برای مقاومت و هم برای زنده کردن روحیه تحقیق در میان محققان ما ضروری است. ما اگر بخواهیم از حالت انفعال خارج شویم باید به خودمان حق بدیم که درباره سایر کشورهای جهان قضاوت کنیم نه اینکه همیشه مورد قضاوت قرار بگیریم و اگر بخواهیم قضاوت بکنیم باید به وسایلش مجهز باشیم و این کار را شروع کنیم.

اثر فرهنگی عمیق این کار این است که اگر ما در زمینه شناخت فرهنگ غرب در کشور حرکتی را راه بیندازیم معنایش این است که بعد از یک دورانی که ما رضا داده بودیم که به عنوان یک شیء به ما نگاه بکنند، در مورد ما تصمیم بگیرند و در مورد خصوصیات ما مثل یک جسدی در اتاق تشریح قضاوت بکنند، به خودمان حق دادیم که در مورد تمدنهای دیگر، فرهنگهای دیگر، سیاستهای دیگر به قضاوت بنشینیم. اثر این کار چقدر می‌تواند باشد. پنج تا کتاب، ده تا مقاله در این زمینه چه تحولی را می‌تواند به وجود بیاورد؟ ما برای مثال چند مقاله راجع به جامعه غرب و جامعه مصرفی آنجا داریم که چپها نوشته‌اند، این مقاله‌ها یا کتابهایی که از جامعه به اصطلاح روشنفکران جهان سوم در کشور ما چاپ شده، ببینیم در برانگیختن روحیه نسل جوان این کشورها چقدر اثر گذاشته است. خوب این کتابهایی بود که گروههای چپ و گاهی گروههای بی طرف ترجمه کردند. خوب اینها اثر می‌گذارد. باید ما بیاییم خودمان به

عنوان یک ملت مسلمان و یک ملتی که یک تمدن کهن پشت سرش هست، یک ملتی که میراث عظیمی در جهان به وجود آورده و یک میراث عظیم بشری ارائه داده، در مورد همین مستشرقین به تحقیقات پردازیم. خوب این تحقیق در کجا می تواند انجام شود؟ در دانشکده فنی که یقیناً نمی تواند انجام شود، در رشته های پتروشیمی هم فکر نمی کنم، در دانشکده صنعتی هم فکر نمی کنم که جای بررسی غرب شناسی باشد، جای این کار همین جا در دانشگاه تربیت معلم است، در رشته جامعه شناسی، علوم اجتماعی، مردم شناسی و نظایر اینهاست. شناخت مسائل جهان سوم و جهان اسلام با همدیگر ممکن است.

یکی از مشکلاتی که ما داریم که اگر حل می شد بشدت می توانست در تصمیم گیریها مؤثر باشد، عدم شناخت مسائل مشابهی است که گریبانگیر جهان سوم است. اخیراً مسافرت کوتاهی به برزیل و آرژانتین داشتیم. واقعاً وضعیت وحشتناکی در آنجا حاکم است؛ از نظر اقتصادی، اجتماعی و وابستگی، شناخت تجربیات این کشورها می تواند نتایج مفیدی برای ما به بار بیاورد و یقیناً می تواند مفید باشد. تجربیات تطبیقی باید مورد بررسی و نقد قرار بگیرد جای این کار کجاست؟ یقیناً جای این کار همین دانشکده های علوم انسانی و در میان نیروهای مؤمنی است که در این شاخه ها مطالعه می کنند. شناخت این حرکت هایی که در جهان اسلام است، کار این نیروهاست.

ما الان یک دفعه می بینیم که در شمال افریقا حرکتی به وجود آمده است و احساس می کنیم (و این احساس درست هست) که انقلاب اسلامی در ایجاد این موج مؤثر بوده، ولی فراتر از این احساس دیگر نمی رویم؛ یعنی یک تحلیل مبتنی بر یک تحقیق جامعی نمی یابیم که نشان بدهد این حرکتها تا چه حد ریشه در تاریخ دارند تا چه حد ریشه در اجتماعات آنجا دارند، ریشه در سیاستهای جهانی دارند، و تا چه حد متأثر از انقلاب اسلامی هستند. متنی که انسان به عنوان سند به آن رجوع بکند و این اطمینان را داشته باشد که وقتی به این سند رجوع می کند بتواند ابعاد مختلف این قضیه را ببیند، وجود ندارد.

اخیراً کتابی به دست بنده رسید که این گروه های خارج از کشور ترجمه کرده بودند، از آن کتابهایی است که به اعتقاد من اگر همین گروه های مذهبی هم ترجمه می کردند، خوب بود. نام این کتاب شکل گیری هویت ملی در آذربایجان شوروی است. نویسنده یک پروفیسور روسی است که به آمریکا رفته و حالا یکی از استادان دانشگاه های آمریکا و

تبعه آمریکا است. این کتاب از قدیم از زمان فتحعلی شاه که آذربایجان از دست می‌رود و به دست تزارها می‌افتد تا مراحل بعدی و تا همین الان، حرکت‌هایی را که در آنجا وجود داشته، مانند ظهور روشنفکران، نقش روحانیت، نقش بنگاه‌های بزرگ اقتصادی و حرکت‌هایی که بعدها با سیاست‌های کمونیست‌ها در آنجا صورت گرفته، همه را بدقت نشان می‌دهد. در کنار آن هم، حرکت‌های ملی و حرکت‌های روشنفکری‌ای که در آنجا برای برگشت به هویت ملی - که گاهی هم به هویت اسلامی اشاره می‌کند - صورت گرفته بررسی شده است؛ به طوری که ما ضمن این کتاب می‌بینیم هزاران کد داده شده و این کتاب بسیار قابل تأمل و استفاده است. خوب ما به عنوان مرکزی برای حرکت اسلامی آیا اگر خودمان به این تحقیقات پردازیم نمی‌توانیم جزئیات و کلیات بهتری ببینیم؟ مسائلی را که بیشتر به درد نظام ما بخورد حل کنیم؟ مسائل را بهتر بشناسیم و بشکافیم به نحوی که به درد استراتژی‌های آینده کشور یا سیاست‌های آینده کشور بخورد و به نفع کل حرکت امت اسلامی در جهان باشد؟ بی‌تردید این کار شدنی است، ولی ما در این زمینه حرکتی نداریم جای این کار کجاست؟ جایش همینجا و در میان شما خواهان و برادران است که در این زمینه حرکت بکنند و این کار در داخل کشور ما بعد از انقلاب ضرورت دارد.

کسی که چند تا کتاب علوم انسانی می‌خواند بلافاصله با واژه گروه‌های ذی نفوذ برخورد می‌کند. حال چه کسی این گروه‌های ذی نفوذ را به عنوان یک مفهوم جامعه شناختی باید بررسی بکند و یا چه کسی باید شناسایی بکند و در این زمینه ترو نظریه بدهد؟ چه کسی باید در این زمینه مقالاتی را ارائه بدهد تا برد این گروه‌ها، طرز حرکت این گروه‌ها، تأثیر آنها در تصمیمات جامعه روشن شود؟ ما می‌گوییم که جایش در میان نیروهای حزب اللهی است.

مسئله توزیع درآمدها رشته‌ای است از رشته‌های اقتصادی. یک اقتصاددان برای بررسی این مسئله آماری می‌گیرد و درباره توزیع ثروت در جامعه دایم نظریاتی ارائه می‌دهد. خوب ما یک خط ایدئولوژی داریم برای رفتن به سمت توزیع عادلانه‌تر درآمدها و ایجاد یک جامعه عدل علی (ع) در کشور خودمان. این شعاری است که می‌دهیم، حرکتی است که ما مدعی آنیم حتی این شعار را هم ندهیم به عنوان یک محقق و به عنوان یک مسلمان و یک مؤمن آیا لازم است که این مسئله زیر ذره بین ما باشد و ما ببینیم آیا فاصله‌ها نزدیک می‌شود؟ یا کجا نزدیک و کجا دور می‌شود؟ این درآمدهای ما در جامعه چگونه توزیع می‌شود؟ این مسئله با سرنوشت آینده کشور ما، امنیت ملی ما، آینده ایدئولوژی ما و آینده جهان اسلامی گره خورده است.

چگونه توزیع می‌شود؟ این مسأله با سرنوشت آینده کشور ما، امنیت ملی ما، آینده ایدئولوژی ما و آینده جهان اسلام گره خورده است.

یکی از مشکلاتی که ما در آمریکای لاتین می‌بینیم همین قضیه است. در آرژانتین و برزیل با این پدیده روبرو هستیم. من خیلی ساده این مسأله را برای برادران و خواهران توضیح می‌دهم. در آنجا تورم شدیدی هست و بر اساس نرخ تورمی که سه مؤسسه رسمی در این کشورها اعلام می‌کنند به حقوق کارمندا و دستمزد کارگرا تعدیلی تعلق می‌گیرد؛ یعنی قیمت‌ها بدون وقفه افزایش می‌یابد و این تعدیل هم برای رضایت کارمندان و کارگران است ولی به هر حال مطالعه اقتصادی دقیق، مشخص می‌کند که قدرت خرید کارگر و کارمند کم می‌شود و این آهنگ کم شدن قدرت خرید برای کارمندان و کارگران، خیلی بیشتر از نرخ تورم است. از این گذشته همه افراد جامعه که با کارخانه و با دولت قرار داد کاری ندارند تا بتوانند از این تعدیله استفاده کنند.

بخشهایی از جامعه که افراد آن در کارخانه کار نمی‌کنند، در جامعه‌ای که تورم چهار هزار درصد، پنج هزار درصد دارد چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟ در این جامعه یک عده‌ای که حقوق بگیر هستند به نوعی مشکل دارند و مرتب قدرت خریدشان پایین می‌آید. آدمهای بدبختی هستند. ما در آنجا هر روز با یک تظاهرات برای افزایش حقوق و دستمزد مواجه بودیم که تلویزیون آنها نشان می‌داد. یک نمونه‌اش را هم نقل خواهم کرد خیلی هم طنز آمیز است.

گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در آنجا یک قشری هستند که قرارداد کار ندارند. این قشر در مقابل این تورم وحشتناک سقوط می‌کنند و به حجم عظیم زاغه نشینها اضافه می‌شوند؛ همان قشری که غذای خودشان را در میان آشغالهایی که اعیان و اشراف از خانه خودشان بیرون می‌گذارند جستجو می‌کنند و مستقیم از آنها تغذیه می‌کنند. اینها همان ساکنان حلبی آبادها هستند. خوب ما می‌خواهیم بگوییم که مسأله توزیع درآمد یک چنین مسأله‌ای است و ما نمی‌خواهیم جامعه‌مان - خدای ناکرده - به آنجا برسد که یک دفعه یک ظرفیت چند میلیونی زاغه‌ها را در کنار محله‌های اعیان خودمان داشته باشیم. چه کسی می‌خواهد اینها را ببیند؟ چه کسی می‌خواهد قانونمندیهای حاکم در این زمینه را مطالعه کند و چه کسی می‌خواهد تبلیغ بکند؟ مسأله کسانی که در علوم انسانی کار می‌کنند فقط رفتن و کار کردن در یک اداره نیست؛ ما احتیاج داریم به نظریات، مقالات، کتابها. چرا باید گروههای چپ همین الان نسبت به مسائل اقتصادی و جامعه‌شناسی تحلیل داشته

باشند و کتاب چاپ بکنند ولی از گروههای اسلامی، ما یک تحقیق هم در این زمینه نتوانیم بیابیم؛ دلیلش این است که ما به اهمیت این قضایا توجه نمی‌کنیم. بیایید بگذاریم راجع به این مسائل گروههای اسلامی با سوزدل و یافتن ریشه‌ها حرف بزنند.

نکته طنز آمیزی که در کشوری - که حالا نام کشورش را نمی‌گوییم - در کنار سایر ملاقاتها دیدم در ملاقاتی بود که با وزیر دفاع آن کشور داشتیم. البته بحث بود که ملاقات صورت می‌گیرد یا نه؟ گفتند که ملاقات هست و حرکت کردیم. بعد خبر دادند که ملاقات حذف شده، اتفاقاً از جلو وزارت دفاعش هم رد شدیم و دیدیم عده‌ای آمده‌اند و پلاکارد چسبانیده و ایستاده‌اند. بعد از تحقیق معلوم شد کارمندان وزارت دفاع همان کشور برای افزایش حقوق اعتصاب کرده‌اند. خوب، وقتی کارمندان وزارت دفاع کشوری اعتصاب بکنند معلوم است که با این تورمهای آنچنانی وضعیت کشور نیز اینگونه می‌شود یا مثل همین مسأله توزیع درآمدها و نظریه‌ها که به مسائل حیاتی مثل مفاهیمی چون استقلال، آزادی، بودن انسان وصل می‌شود. ما برای چی زندگی می‌کنیم؟ اگر انسان نباشیم، اگر در یک جامعه‌ای باشیم که در آن جامعه ما را مسخ بکنند و تبدیل کنند به یک حیوانی که بخوریم و در کنار ما یک عده‌ای زاد و ولد کنند و بمیرند، چه می‌شود؟ ببینید وضعیت در این کشورها باور نکردنی است. فیلمی نمایش دادند که مزرعه‌هایی را نشان می‌داد که در آنجا زنهایی هستند که بارور می‌شوند، فقط برای اینکه بچه‌هایشان را جهت اوراق کردن به آمریکای شمالی بفروشند؛ مثلاً قلب، کلیه، ریه آنها را در جراحی‌ها به کار بگیرند. این را در تلویزیون رسمی‌شان علنی نشان دادند. بچه فروشی یک مسأله عادی در این کشورهاست.

ما می‌خواهیم بگوییم که مسأله علوم انسانی با این مسائل پیوند دارد. مسائل علوم انسانی سروکارش با این مسائل کلان است و ذهنیت کسانی که در این رشته‌ها تحقیق و کار می‌کنند و درس می‌خوانند اگر متوجه این مسائل عظیم نشده و نشود و ما حساس نشویم، من اعتقاد دارم حتی در پروژه‌های کوچک هم موفقیت درخشانی به دست نخواهد آمد. بحث طبقات اجتماعی و تغییرات آن و منزلتهای اجتماعی یک مسأله حیاتی است. این قضیه طبقه اجتماعی را از دید مارکسیستی‌اش مطرح نمی‌کنیم؛ لایه‌های اجتماعی در هر جامعه‌ای وجود دارد و به دلایل اجتماعی یا دلایل فرهنگی یا دلایل اقتصادی داریم در حال تغییر و تبدیل است. در رژیم سابق هم بحث می‌شد، راسخ در این زمینه چیز می‌نوشت، بهنام چیز می‌نوشت، کسانی دیگر مطلب می‌نوشتند، همیشه دیدگاه

داشتند، تئوری داشتند، نظریه داشتند؛ به دلیل اینکه نظام مجبور است که در این زمینه دیدگاه داشته باشد تا سالم حرکت کند. ما مجبوریم این دگرگونیها، این تغییر و تحولات را زیر نظر بگیریم و در کشور ما هیچ کس مجهز نیست به علمی غیر از همین علوم انسانی که بتواند اینها را به اصطلاح بررسی علمی بکند، نظریه بدهد و در این زمینه حرف بزند و نشان بدهد که به اصطلاح لایه‌های اجتماعی، هم براساس منزلتهای اجتماعی هم بر اساس توزیع درآمدها و بهره‌مندیهای گوناگون در جامعه به چه شکلی هستند؟ و حد و نقش‌شان چقدر است؟ چه تغییر و تحولی را دارند؟ من نمی‌خواهم نظیر این سرفصلها، سرفصلهای عمده‌ای را بدهم. من فقط برای اینکه بعضی از خواهران و برادران ان شاء الله... شوق کار پیدا بکنند این قضیه را می‌گویم، برای اینکه می‌دانم که همه ملت ما و نیروهای خلاق، نیروهای غیرتمندی هستند و طبیعی است که خوب این مطالب را بشنوند و احتمالاً در آنها اثر بگذارد.

نشریات گوناگونی به زبان فارسی خارج از کشور چاپ می‌شود. بعضی از این نشریات به دست ما می‌رسد و به ما می‌دهند تا بخوانیم. در این نشریات من نمی‌خواهم بگویم در همه آنها به علوم انسانی اهمیت خاصی داده می‌شود و در این زمینه‌ها تحقیقات می‌شود ولی آدم آرزو می‌کند که کاش عنوان آن تحقیقات را نیروهای مسلمان انتخاب می‌کردند، متهی بازوایه دید خودشان مسأله را می‌دیدند و بررسی می‌کردند.

اخیراً یکی از همین جامعه‌شناسان فراری معروف کشور یک تحقیق جامعی را تحت عنوان "روش بسیج در ایران" ارائه کرده است که موضوع به جهاد دانشگاهی و به نیروهای مؤمن بیشتر از همه نزدیک است که نظام جمهوری اسلامی، رهبرش، مسئولانش، ملتش، مساجدش، دانشگاههایش چگونه بسیج می‌شوند؟ از بسیج مستضعفان گرفته تا بسیج برای امور مختلف را مورد بررسی جامعه‌شناختی قرار داده و بحث کرده است. یک مقاله علمی نوشته، یک فرد چپی است و ریشه‌ای نوشته برای استفاده گروه‌هایی که در خارج هستند. ما هم اینجا تحقیق کنیم، تحقیقاتی که مورد استفاده مجلس‌مان، دولتمان، روحانیتمان، روشنفکرهای مسلمانان، نیروهای مؤمن و متعهد قرار بگیرد. خوب این چیزهایی است که ما در آن خلأهایی داریم و ان شاء الله... خود این سمینارها باعث می‌شود که در این زمینه‌ها تحرک ایجاد شود. سمینار از این نظر مهم است که برای اولین بار به این مسأله به صورتی متمرکز نگاه می‌کند. شما به قلت افراد، قلت کتابها و مطالب نگاه نکنید نیروهایتان عظیم است؛ شما متصل به یک جمعیت عظیم و یک ملت بزرگ

هستید و اگر حرکت منسجمی شروع بشود و شور و شوقی در میان نیروهایی که در علوم انسانی کار می‌کنند برانگیخته شود، من یقین دارم که نتایج خیلی خوبی خواهیم گرفت. یکی از کارهای بزرگی که شما عزیزان باید بکنید در خصوص همین بچه‌هایی است که وارد دانشگاه می‌شوند: اولاً قبل از کنکور تبلیغ بکنید یک مقدار نیروهای زنده بروند به سمت علوم اجتماعی این کار را می‌توانید بکنید؛ یعنی شما که در دانشگاه هستید در حوزه عمل خودتان حداقل از فامیل تا افراد دورتر را تشویق بکنید، افرادی بیابند به سمت این حوزه‌ها که عشق این کار را داشته باشند، با اعتقاد در این زمینه وارد شوند و بعد هم سعی کنیم در خود دانشگاه‌ها روحیه تحقیق را بیدار بکنیم؛ روحیه تحقیق هم موقعی می‌تواند بیدار شود که یک مقدار به مسائل حساس پردازیم. از طرح این مسائل ترسیم جای دیگر برای طرح این مسائل نیست. بنده گفتم در تخصص شماهاست. شما باید به این مسائل عمده پردازید. خوب اگر شماها پردازید چه کسی می‌خواهد پردازد؟

راهش این است که ما اول روحیه‌ای که همیشه داشتیم که کسی برایمان مقاله بنویسد کسی برایمان داوری بکند، کسی برای ما نظریه بدهد این روحیه را کنار بگذاریم. برویم به سمت تحقیق، به سمت تألیف، به سمت تحقیقاتی که در یک چهار چوبهای وسیعتری انجام بشود و همچنین به طرف بهره‌مندی از تمام نظریات پیشرو در جهان. بنده تأکید می‌کنم که شما با اعتقاد و ایمان پیش بروید و پایگاهتان را محکم کنید. ما می‌گوییم از یک پایگاه اسلامی و با ایمانی قوی با این مسائل روبرو بشوید و از نظریات سایر گروه‌ها استفاده بکنید و این محافل را هم داشته باشید.

این برنامه‌ها جلو بسیاری از انحرافات را می‌گیرد و باعث نقد نظریات شما می‌شود و هر سال و در هر فرصت وقتی برای معرفی و نقد کارهایی که در جهان شده بگذارید؛ هم معرفی بشود، هم نقد بشود. این کار می‌تواند منجر به این بشود که ما در این زمینه خلا خود را - ان شاء الله - جبران کنیم و جبران این خلاها فقط به نفع کشور ما نیست که به نفع همه جهان اسلام است. همه جهان اسلام، الان شبیه سرنوشت ما را در علوم انسانی دارد؛ در مصر هم داریم، در مراکش هم داریم، در الجزایر هم داریم، در جاهای دیگر هم داریم. یک عده‌ای چپ و راست آمدند و یک چیزهایی در زمینه علوم انسانی نوشتند و ترجمه کردند و یک مطالبی گفتند؛ ممکن است مطالب قابل استفاده هم پیدا بشود و ما نمی‌خواهیم بگوییم که قابل استفاده پیدا نمی‌شود. ما از همین کتابهای قبل از انقلاب هم استفاده کردیم؛ ما تعصبی نداریم که اگر در این زمینه کاری شده استفاده نکنیم، ولی ما



خیلی کم می‌یابیم نیروهای انگشت شمار مؤمن و مسلمان و انقلابی را که قبلاً این کتاب را این بحث جامعه‌شناسی را کرده باشند، از زاویه همان به اصطلاح دید انقلابی و اسلامی در مورد نظام ارزشی اسلام و در خدمت منافع اسلامی نگاشته باشند، خیلی کم می‌یابیم. آخرین نکته‌ای که بنده با گفتن آن بحث را تمام می‌کنم، گردهمایی شماس‌ت در این گردهمایی واقعاً باید از زحمات کسانی که بالاخره بعد از انقلاب کار کردند و کتاب و مقالات مختلف نوشتند، قدردانی شود و باید بدانید که اگر ما یک حرکت و تحرکی داشته باشیم، همه این خدمات مفید است؛ هر چند که تمام این جزوات و مقالاتی که نوشته شده اثر مفید ندارند یا احتمالاً اثر ناهنجار در پی دارند ولی اگر قرار است که ما از حالت انفعال خارج شویم، باید در جامعه خودمان و در جامعه مربوط به علوم انسانی تحرکی داشته باشیم و اگر چنین کاری هر چه زودتر صورت نگیرد، نباید به این زودی منتظر نتایج خوب برای جامعه باشیم.

ان شاء... همه شما موفق و مؤید باشید و دسته جمعی حرکت بکنید و هر دو نفر، سه نفر گروهایی که در دانشگاه هستید تحقیقاتی مشترک بگیرید و انجام دهید و یقین بدانید که موفق خواهید شد و ان شاء... جامعه هم بتواند مسأله مالی علوم انسانی را حل بکند. این مسأله هم خودش بحث دیگری است که من به آن وارد نمی‌شوم. به نظر من مسأله بسیار حساسی است و شما پرادران و خواهران که زمینه خوبی برای بحث و گفتگو در این زمینه دارید، راه چلهای مناسب را ارائه خواهید داد.

والسلام علیکم ورحمه... و برکاته



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی